



نقد ادبی، روشها و معیارها

۱. نقد چیست؟

لفظ نقد در لغت به معنی جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره، تمیز دادن خوب از بد، بهای مال که به هنگام خرید آن داده می‌شود، سکه فلزی، پول رایج و حاضر آمده است و در اصطلاح عبارت است از تجزیه و تحلیل دقیق آثار ادبی برای شناخت ارزش آن به نحوی که عناصر سازنده هنر روشن و مشخص گردد و نیک و بد آن، چنانکه بایسته است، شناخته شود. اگر بخواهیم برای نقد ادبی مفهومی وسیع و کلی قایل شویم، باید بگوییم که: نقد ادبی عبارت است از شناختن و شناساندن آثار ادبی براساس مهارت و بصیرت.

یادآوری این نکته ضرورت دارد که نقد و استقاده منحصراً درباره مسائل ادبی انجام نمی‌گیرد؛ بلکه دایره شمول آن بسیار وسیع است، چنانکه در هریک از علوم و فنون دیگر همچون فلسفه، تاریخ، لغت، نقاشی، حجاری و موسیقی نیز نقد وجود دارد و تشخیص مراتب و درجات آنها مستلزم بررسی و اظهار نظر ناقدان است.

۲. فایده نقد ادبی.

یکی از فواید نقد ادبی آن است که به ناقد نیروی لذت بردن از آثار ادبی می‌بخشد و به او امکان می‌دهد تا بدایع و ظرایف آن آثار را خوب درک کند. دیگر آنکه ارزش آثار هنری هنگامی معلوم و مشخص می‌شود که انتقادی در میان باشد. در غیر این صورت هنر و ادب تدریجاً در معرض تباهی قرار می‌گیرد و بر اثر وقفه و رکود در کوره راه تقلید فرو می‌ماند.

برخی از دانشمندان نقد را همانند پلی دانسته‌اند که بین هنرمند و هنردوست ارتباط عاطفی برقرار سازد و لطایف و دقائق آثار ادبی را روشن گرداند. گذشته از همه اینها اهمیت نقد در آن است که چیزهای شناخته شده را تازه و چیزهای تازه را رایج و همگانی می‌کند.

حسین عمادافشار

۳. خصوصیات منتقد.

نقد و بررسی آثار ادبی کاری است بسیار دقیق و ظریف کسی که می‌خواهد به این کار دست بزند، باید علاوه بر دارا بودن معلومات و اطلاعات وسیع و آشنایی کامل با اصول و موازین نقد - که اساسی‌ترین شرط لازم به شمار می‌رود - از ویژگیهایی نیز برخوردار باشد تا بتواند آثار در دست انتقاد خود را در عالم تصور از نو بسازد. برخوردار بودن از اندیشه روشن و دقیق، تخیل و حافظه نیرومند، قدرت مشاهده قوی، قدرت قضاوت مطمئن و داشتن روح انصاف در علم و اجتناب از هرگونه امیال شخصی و هوی و هوسهای نفسانی از دیگر اختصاصات یک منتقد هوشیار و دقیق محسوب می‌شود.

منتقد باید آزاداندیش باشد و براساس ملاکهای کهنه داورری نکند، حکمش را بر پایه اطلاعات صحیحی که جمع کرده است، استوار سازد و نظر خود را با بیانی روشن و صریح و خالی از ابهام بیان کند و هرگز گرد مبالغه و گزافه‌گویی نگردد و جزئیات را با حساسیت استقصا کند و به موضوع کار خود با همان نظر بنگرد که اهل علم به موضوع تحقیق خود می‌نگرند. و مهمتر از همه اینکه نباید بدون هدف دست به قلم ببرد، زیرا نقد ادبی خود برای هدفی صورت می‌گیرد.

۴. انواع نقد ادبی.

انتقاد را می‌توان از جهات مختلف من جمله از وجه دیدگاه و برداشت منتقد و راههایی که برای بررسی اثر و نقد آن برمی‌گزیند، به انواع گوناگون تقسیم کرد. انتقاد از لحاظ برداشت منتقد به دو دسته

مثبت و منفی تقسیم می‌شود. گاهی منتقد فقط جنبه‌های مفید و خوش‌آیند اثر را مورد توجه قرار می‌دهد و هم‌خود را به روشن کردن نکات ظریف و دقیق آن مصروف می‌گرداند و در واقع از انتقاد مثبت استفاده می‌کند، و گاهی بنای کار خود را بر پوشاندن هنرها در پرده غرض می‌گذارد و تنها به آشکار کردن عیبه‌ها و بزرگ گردانیدن نکات ضعف اثر اکتفا می‌کند و جهت منفی را مورد توجه قرار می‌دهد. طبیعی است که هیچ‌یک از این دو طریق نمی‌تواند مورد تأیید اهل نظر قرار گیرد؛ زیرا مراد از نقد، بررسی همه‌جانبه اثر از حیث محاسن و معایب است. منتقد باید نکات مثبت اثر را در یک کفه ترازو بگذارد و جنبه‌های منفی و نارساییهای آن را در کفه دیگر قرار دهد و با دقت و بدون کوچکترین اعمال غرض این هردو را بسنجد و آنگاه نظر خود را بیان دارد.

پسیداست که هر اندازه بزرگ کردن عیبه‌های کوچک و قابل اغماض اثر زشت و ناپسند است، به همان نسبت ستودن جنبه‌های متوسط یا کم ارزش اثر نیز نارواست و سبب کاهش اعتبار منتقد می‌شود.

علاوه بر این در نقد ادبی دو مکتب نسبتاً بزرگ وجود دارد که به «نقد تأثیری» یا درون‌ذاتی Critique Subjective/ و «نقد عینی» یا بیرون‌ذاتی Critique Objective/ معروفند.

طرفداران مکتب تأثیری معتقدند که ادب دارای واحدهای مستقل است و تعمیم جایی در آن ندارد؛ زیرا بسیاری از امور ذوقی را نمی‌توان تقلیل کرد و آن را به صورت قاعده و قانون مشخص که برای همه قابل قبول باشد، در آورد. در مقابل، مکتب عینی تعمیم و تطبیق یک اثر را بر قواعد ثابتی که بدان تکیه می‌کند، کافی می‌داند. بدین ترتیب می‌توان دریافت که در نقد تأثیری عنصر ذوق بیشتر دخیل است و در نقد عینی عنصر قواعد عقلی. با این حال باید دانست که ادب عموماً از واحدهای مستقلی تشکیل می‌شود که زیباییهای هنر را به وجود می‌آورد و زیبایی طبعاً نمی‌تواند زیربار قواعد و مقررات ثابت برود.

گذشته از اینها در نقد ادبی روشهایی به کار گرفته می‌شود که حریک از آنها باید به‌طور جداگانه به عنوان نوعی از نقد مورد بحث قرار

گیرد. از آن جمله می‌توان از روشهای اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، علمی، روان‌شناختی و لغوی نام برد.

الف. روش اخلاقی. در این مورد که آیا نقد ادبی باید در خدمت اخلاق قرار گیرد، یا از آن جهت که در ردیف هنرهای زیباست، از هر قید و بندی آزاد باشد، میان دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. در اینکه نقد اخلاقی یکی از روشهای دیرین نقد شمرده می‌شود و بهره‌گیری از آن نیز نتایج خوبی داده است. تردیدی نیست، اما در این مورد که ادب باید به‌طور مستقیم در خدمت اخلاق باشد، یا به‌طور غیرمستقیم هم می‌تواند، با پرداختن به روح و پاک گردانیدن آن از پلیدیها، به اخلاق کمک کند، جای بحث فراوان وجود دارد. بیشتر متفکران پیشین برای هنر و ادب تأثیر تربیتی قائل شده‌اند. دیدرو Diderot/ (۱۷۱۳ تا ۱۷۸۴)، فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «گرامی داشتن تقوا و پست شمردن رذایل و نمایان کردن معایب باید هدف و کمال مطلوب هر مرد آزاده‌ای باشد». تولستوی می‌نویسد: «هنر جهان پسند، همواره ملاک ثابت و معتبری با خود دارد و آن ملاک ثابت و معتبر معرفت دینی و روحانی است». وی تأکید می‌کند که «هنر خوب باید افکار و عقایدی را القا کند که در آنها جهات خیر و شر دینی و اخلاقی، که میان تمام امم و در همه اعصار مشترکند، رعایت شده باشد».

پیروان این روش معتقدند که شعر و ادب باید با وعظ و حکمت همراه باشد. برخی از آنان نه تنها با آن‌گونه از آثار ادبی که مباحثی با حکمت و اخلاق دارد به مخالفت پرداخته‌اند؛ بلکه با خود شعر و شاعری نیز به دشمنی و ستیزه برخاسته و آن را مطرود شمرده‌اند. اما در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی مکتبی به نام «هنر برای هنر» پدید آمد که خیلی زود در همه جا انتشار یافت. پیروان این مکتب معتقد بودند که شعر و هنر را نباید مقید به تعالیم و اصول کرد. ادب آن شایستگی را دارد که خود مستقلاً هدف قرار گیرد و هنر برای هنر باشد، نه وسیله‌ای برای عواطف فردی. تئوفیل گوتییه Théophile Gautier/ (۱۸۱۱-۱۸۷۲) شاعر و منتقد فرانسوی می‌گفت: «تنها چیزی

زیباست که به درد هیچ‌کاری نخورد. هرچیز که سودی دارد زشت است، چونکه نیازمندیها را بیان می‌کند و نیازهای انسان همه پست و نفرت‌انگیز است».

این گروه منکر نفوذ اخلاقی آثار ادبی بودند و در پاسخ کسانی که می‌پنداشتند که معنی هنر برای هنر عصیان علیه اصول اخلاقی است، می‌گفتند که این نویسندگان نیستند که عصری و دوره‌ای را به فساد اخلاق می‌کشاند، بلکه فساد اخلاق عمومی آن دوره است که چنین نویسندگانی را به وجود می‌آورد و در حقیقت نتیجه و دنباله آداب و عقاید جاری موجب خلق آثار ادبی می‌گردد و کتابها را به وجود می‌آورد.

در این مکتب عمل اخلاقی به عملی اطلاق می‌شود که ذاتاً زیبا باشد نه آنکه جامعه، اخلاقی بودن آن را بپذیرد. از اینجاست که در این باره میان بسیاری از ناقدان این برخورد عقیده و رأی پیش می‌آید که: آیا ادب و هنر را باید از لحاظ ارزش اخلاقی سنجید یا از نظر ارزش هنری؟

ب. روش اجتماعی. برخی از منتقدان در نقد آثار ادبی توجه به مبانی اجتماعی را ملاک اعتبار دانسته و گفته‌اند که در این امر باید نحوه ارتباط ادبیات با جامعه مورد توجه قرار گیرد. در اینکه محیط ادبی نمی‌تواند از تأثیر محیط اجتماعی برکنار باشد، تردید نیست؛ زیرا که اندیشه‌ها و عقاید و ذوقها تحت تأثیر اوضاع و احوال اجتماعی پرورش می‌یابند و رشد می‌کنند؛ اما این توجه نباید یک‌طرفه باشد زیرا همان‌طور که جامعه در خلق و ابداع آثار ادبی مؤثر است، آثار ادبی هم در دگرگونی وضع جامعه و انقلابات ملی و نهضت‌های اجتماعی نقش بسزا دارد.

منتقدی که برای نقد ادبی توجه به امور اجتماعی را برمی‌گزیند، باید علاوه بر مطالعه انعکاس آداب و رسوم و عقاید و نهضت‌های اجتماعی در آثار ادبی، تأثیرهای انقلابات و جنبش‌های اجتماعی در خلق و ایجاد آثار ادبی را نیز مورد تحقیق قرار دهد.

تردیدی نیست که تحقق انقلابات و نهضت‌های بزرگ همچون انقلاب کبیر فرانسه را باید نتیجه کار و کوشش نویسندگان زبردستی

دانست که با قدرت قلم سحرار خود زمینه آن را در ذهن ملت خویش فراهم ساخته بودند. به عنوان نمونه می‌توان نمایشنامه ازدواج نیگارو اثر بومارش/ Beaumarchais (۱۷۳۲-۱۷۹۹) نویسنده فرانسوی را ذکر کرد. وی در این نمایشنامه پنج پرده‌ای کمدی، رژیم اشرافی قبل از انقلاب را به شدت مورد انتقاد قرار داد و اثر او در گسترش دامنه شعله‌های انقلاب آنچنان مؤثر افتاد که نویسنده‌اش گرفتار زندان باستیل شد.

آن‌ان که به نقد ادبی از دیدگاه اوضاع و احوال اجتماعی می‌نگرند، معتقدند که برای دریافت روح هر اثر، باید علاوه بر ادراک و عواطف و اندیشه‌های هنرمند به محیط اجتماعی وی نیز توجه خاص معمول داشت؛ زیرا که هیچ نویسنده یا هنرمندی در فضای خالی به خلق اثر دست نمی‌زند. در همین جهان خاکی به دنیا می‌آید و تحت تأثیر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، آثار خود را به وجود می‌آورد. محیط و زمان و مکان عواطف و احساسات و نکته سنجیهای خاص شاعران و نویسندگان را پدید می‌آورد. پس سبک و بیان اندیشه هنرمند باید با توجه به موقعیتهای اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد.

طرفداران روش نقد اجتماعی پاره‌ای از عوامل از جمله نژاد، محیط و زمان را در بروز و پرورش ذوق و ظهور هنر مؤثر می‌دانند و می‌گویند که آدمی با مجموعه‌ای از استعدادها و صفات موروثی متولد می‌شود و در محیطی با همه کیفیات طبیعی و جغرافیایی آن رشد می‌کند و در زمان خاصی که با زمانهای دیگر تفاوت دارد، تکامل می‌یابد و لذا در هر نقد ادبی این سه عامل باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد.

در این مورد باید یادآوری کرد که هیچیک از این سه عامل به تنهایی مؤثر نیست، بلکه آنچه تأثیر دارد مجموعه‌ای از آنهاست و گذشته از این، تأثیر هر یک از این سه عامل در یکدیگر را نیز نباید از نظر دور داشت. ناگفته نماند که طرفداران این روش، در ایجاد و پرورش ذوق، عوامل خارجی را بیش از همه مؤثر می‌دانند و در نتیجه غالباً اراده و ابتکار انسان را در خلق آثار هنری نادیده می‌گیرند، که این کار را باید

نوعی مبالغه و حتی گستاخی در حق بزرگان و نوابغ علم و هنر دانست.

ج. روش تاریخی. گروهی از منتقدان، دقت در حوادث تاریخ را برای روشن کردن کیفیت و ارزش آثار ادبی لازم و کافی می‌دانند. در این روش منتقدان قبل از هر چیز به تفسیر پدیده‌های ادبی و شخصیت نویسندگان می‌پردازند و سعی می‌کنند تا بین حیات شاعر یا نویسنده و آثارش نوعی ارتباط بیابند و نشان دهند که میان حوادث تاریخی و آثار رابطه مستقیم وجود دارد.

در نقد تاریخی باید همانند تاریخ به درستی و نادرستی اسناد توجه لازم معطوف داشت و به این نکته پی‌برد که شعر یا نوشته مورد تحقیق تا چه حد قابل اعتماد است و آیا نسخه و نسخه‌هایی از کتاب، که در اختیار ناقد است، در معرض تحریف کاتبان مغرض و بی‌سواد قرار گرفته است یا نه؟ و پس از آنکه از صحت مدارک و اسناد اطمینان خاطر حاصل شد، آنگاه از متن کتاب اشارات و حوادث تاریخی را که با نویسنده ارتباط دارند، بیرون آورده، و مورد بررسی قرار داد.

کار منتقد ادبی در این مورد یا کار محقق تاریخ یکسان است. او باید تا می‌تواند اسناد و مدارک و مأخذ لازم را به دست آورد و مورد مطالعه دقیق قرار دهد تا بتواند از روی آنها به شخصیت صاحب سخن پی‌برد.

در این روش منتقد بیش از آنکه در مقام مقایسه بین یک یا چند نویسنده و شاعر باشد، به شناختن یا شناساندن هنرمند می‌پردازد و ترجیح و تفصیل را به خواننده وا می‌گذارد. در نقد تاریخی به پدیدآورندگان آثار درجه دوم بیشتر اهمیت داده می‌شود و عقیده بر این است که این دسته از نویسندگان به روح انسان و متن تاریخ نزدیک‌ترند و آینه تمام‌نمای محیط خویش به شمار می‌آیند، زیرا هنرمندانی که دارای عظمت و نبوغی هستند، غالباً یا تحت تأثیر گذشته قرار گرفته‌اند و یا از عصر خود جلو افتاده‌اند.

نقد ادبی به شیوه تاریخی آنگاه می‌تواند مفید واقع شود که ناقد تنها به مطالعه یک اثر از نویسنده اکتفا نکند؛ بلکه همه آثار او را بخواند تا قضاوتش صحیح باشد.

ناگفته نماند که استفاده از روش تاریخی برای نقد و تحقیق در ادبیات به تنهایی کافی نیست، زیرا آنچه در نقد ادبی مورد توجه قرار می‌گیرد، فقط وجه تاریخی نیست؛ بلکه در درجه اول زیباییهای اثر و جهات هنری آن مورد نظر است.

د. روش نقد علمی. این روش به دنبال نهضت بزرگی که در مباحث علوم طبیعی در قرن نوزدهم پدید آمد، متداول گردید. این مباحث با رونق با فلسفه علوم که نظریات داروین در تطوّر و اصل انواع، مهمترین آنها محسوب می‌شود، همراه بود. چون روش تحقیق در علوم طبیعی که بر پایه تجربه و استقراء استوار بود، در پژوهشهای مربوط به طبیعت، مخصوصاً در مطالعات زیست‌شناسی، نتایج مهمی به بار آورد، برخی از نقادان بر آن شدند تا آثار ادبی را نیز همانند عوارض طبیعی تحت مطالعه و تحقیق قرار دهند.

روش علمی چندگاهی در اروپا و مخصوصاً در فرانسه مورد توجه جمعی از منتقدان قرار گرفت و از آنجا که دانشمندانی مانند هربرت اسپنسر / H.Spencer (۱۸۲۰-۱۹۰۳) انگلیسی این شیوه را با علوم انسانی نظیر جسامه‌شناسی، اخلاق و روان‌شناسی تطبیق کردند و به کار بردند، ناقدان ادب نیز به فکر افتادند که همین شیوه را در ادبیات مورد استفاده قرار دهند.

در این روش نقد عبارت است از تشریح و طبقه‌بندی موضوع و داوری درباب آن. طرفداران این طریقه معتقدند که هیچ راهی مطمئن‌تر و مفیدتر از موازنه و طبقه‌بندی نیست و در نقادی هم می‌توان همانند دانش کالبدشکافی و لغت‌شناسی و غیره از آن بهره کافی گرفت و به عینیت علمی و شناخت واقعی آثار نزدیک شد.

بی‌گمان در شعر و ادب انواعی وجود دارد و می‌توان گوناگونی و فنون مختلف آنها را همچون انواع در علوم طبیعی دانست و برای فهم و درک شعر و ادب نیز آنها را، بعد از تشریح و تحلیل، طبقه‌بندی کرد و طبقات و انواع را در مراحل و مدارج تطوّر به ترتیبی قرار داد که مظهر و خلاصه تجارب ذوقی و ادبی در

■ اهمیت نقد در آن است که چیزهای شناخته شده را تازه و چیزهای تازه را رایج و همگانی می‌کند.

■ منتقد باید علاوه بر دارا بودن معلومات و اطلاعات وسیع و آشنایی کامل با اصول و موازین نقد، از روح انصاف در علم و اجتناب از هرگونه میل شخصی نیز برخوردار باشد.

■ در نقد تأثری، عنصر ذوق بیشتر دخیل است و در نقد عینی عنصر قواعد عقلی.

مقتضای زبان خود، رعایت ضوابط و قواعد خاصی را لازم می‌دانند، اما از این جهت که در هریک از زبانها همان اصول و قواعد مورد قبول باید مورد توجه قرار گیرد، وجه مشترک دارند. در این طریقه ارزش عبارات و الفاظ هر اثر و نحوه کاربرد آنها دقیقاً مورد مطالعه قرار می‌گیرد. تحقیق در کیفیت استعمال لغات و نحوه ادای مقاصد از دیرباز در ادبیات فارسی و عربی متداول بوده و از جهت وسعت شمول آن بر انواع دیگر نقد برتری داشته است.

بی‌گمان زبان ماده اولیه ادب و همانند رنگ در نقاشی، و سنگ در حجاری است، زیرا که تا اندیشه و احساس در لفظ نیاید و در قالب زبان قرار نگیرد، وجود پیدا نمی‌کند، اما آیا در همه زبانها اصول ثابت و لایتغیری وجود دارد که منتقد در بررسی خود آن را ملاک سنجش آثار ادبی قرار دهد؟ و آیا می‌توان بر قواعد و ضوابطی متکی شد که مورد قبول همگان باشد؟ و اگر چنین قواعد و اصولی وجود داشته باشد، آنها را چگونه و در کجا باید جست‌وجو کرد؟

اکثر دانشمندان از قدیم معتقد بوده‌اند که آثار متقدمان می‌تواند الگوی مناسبی برای پی‌بردن به اصول و قواعد مورد نظر باشد و باید بیشتر ضوابط و قواعد زبان را از گفته‌ها و نوشته‌های آن دسته از شاعران و نویسندگان که همواره مورد قبول و تحسین مردم بوده‌اند، استنباط کرد.

کار اصلی منتقد آثار ادبی که از روش نقد لغوی بهره می‌گیرد، توجه به لفظ است. در این شیوه، برخلاف روشهای دیگر، نقد از قبیل نقد اجتماعی و نقد روانشناختی، که توجه منتقد بیشتر معطوف به معنی است، منتقد فنی به آرایش کلام و ارزش الفاظ و عبارات توجه دارد.

در اینکه لفظ از عناصر مهم شعر و ادب است، تردید نیست و نیز در این نکته که لفظ و معنی ارتباط نزدیک به هم دارند و بدون آن هیچ اثر ادبی نمی‌تواند وجود داشته باشد شکی نمی‌توان داشت، بخصوص از آن جهت که لفظ موجب وزن و آهنگ هر اثر است، باید آن را یکی از اجزای اصلی و مؤثر آثار ادبی دانست. با این حال سخن، گذشته از لفظ،

تألیف، ذوق و قریحه او را بسنجند و به چگونگی عواطف و تخیلات او پی‌برند و با استفاده از این روش و توجه به تأثیری که محیط و جامعه و سنن و موارث در تکوین این جریانها دارند، نوع فکر و خصلت روحی و ذوقی هنرمند را دریابند.

طرفداران این روش معتقدند که شعر و ادب همانند دیگر هنرها عبارت است از بدوجود آوردن دنیای تازه‌ای که روح و قلب انسان در آن شکفته می‌شود و آنچه در ایجاد چنین دنیایی نقش اساسی دارد، قوای نفسانی هنرمند است. به عبارت دیگر شعر و ادب را باید نوعی فعالیت هماهنگ و متناسب تمام قوای نفسانی دانست که با آزادی کامل و بدون هیچ قید و بند در عالم تصویر و تجسم انجام می‌پذیرد. آگاهی انسان از این هماهنگی می‌تواند سبب شناخت صحیح زیبایی و قضاوت درست درباره آن گردد و همین دآوری هم مبدأ لذات ناشی از مشاهده بدایع هنری و هم منشأ نقد و موازنه هنری و ادبی است.

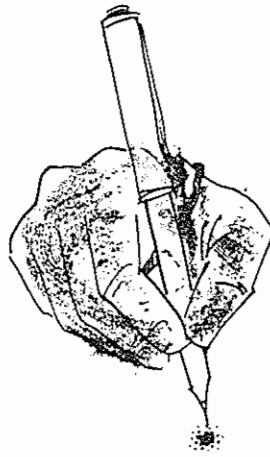
و. روش نقد لغوی. یکی دیگر از روشهای نقد، روش نقد لغوی است که آن را "نقد فنی" هم می‌نامند. در این شیوه دقت نظر منتقد پیش از همه متوجه کاربرد لغات و جهات نحوی اثر است و ارزشیابی خود را برپایه موافقت و مطابقت شعر یا نثر با قواعد و موازین شناخته شده ادبی استوار می‌سازد. با آنکه این روش را نمی‌توان یک اصل - کلی و عمومی دانست - زیرا که هریک از اقوام و ملل جهان به

طی تاریخ به‌شمار آید. با این حال نمی‌توان به‌طور کامل امور طبیعی را با آثار ادبی تطبیق داد، زیرا که این دو باهم تفاوتی دارند.

شیوه مربوط به طبیعت، مبتنی بر استخراج قواعد کلی و روش علوم مربوط به قواعد جزئی است. از سوی دیگر سروکار علوم مربوط به طبیعت با واقعیاتی است که تکرر می‌پذیرند، در صورتی که علوم مربوط به پاره‌ای از امور اجتماعی از جمله تاریخ با واقعیاتی سروکار دارند که ویژگی آنها توالی است نه تکرر.

منتقد در روش علوم طبیعی با دید عینی که در علوم مطرح است، به امور می‌نگرد اما نمی‌تواند به ادبیات هم با همان دید بنگرد. با این حال از آنجا که در تحقیق خود به تجاری تکیه می‌کند که تا حدود زیادی عاری از شائبه است، و می‌کوشد تا به جای قیاس و گمان از طریق تجربه و استقرا به حقیقت پی‌برد و چگونگی آثار ادبی را به‌صورت علمی تبیین و توجیه کند، نقد وی به شناخت علمی نزدیکتر می‌شود و بالتسبه از شائبه حدس و انعکاس صرف تأثیرات شخصی محفوظ می‌ماند.

ه. روش نقد روانشناختی. یکی از شیوه‌های نقد ادبی توجه به مبادی و اصول روانشناسی است. کوشش ناقدانی که به این شیوه کار می‌کنند مبتنی برآن است که برای شناخت درست اثر و تجزیه و تحلیل آن، احوال درونی و کیفیات روانی شاعر و نویسنده را مورد توجه قرار دهند و بدین ترتیب قدرت



لذت ببرد و تمتع حاصل کند. درباره اینکه ذوق کسبی است یا فطری و با عقل و عاطفه انسانی چه رابطه‌ای دارد، پیشینیان گفته‌اند: «ذوق عبارت از احساس روحانی و وجدان باطنی است که به وسیله آن مزیت و رجحان کلامی بر کلام دیگر ادراک می‌شود».

اگر چه ملکه ذوق در نقد ادبی یکی از معیارها و ملاکهای تشخیص و تمیز شمرده شده است؛ اما اگر یکی از آفات ذوق، همانند تمایل و تعصب و هوئی، بدان راه یابد، مانع کشف حقیقت می‌شود و منتقد را از بصیرت و دقت کافی در کار باز می‌دارد. از سوی دیگر ذوق وسیله احساس است نه ابزاری برای شناخت چه، همان‌طور که گفته شد، ذوق یک عنصر شخصی است و شناخت یک امر عمومی، ملکه‌ای که ذوق را به شناخت مبدل می‌سازد، تفکر است. فکر است که به ذوق نیرو و ثبات می‌بخشد و آن را از صورت شخصی به عمومی ارتقا می‌دهد.

یکی دیگر از معیارهایی که ناقدان ادب در ارزیابی آثار ادبی ملاک اعتبار دانسته‌اند، عقل و طبع است. این نظریه - که مبنای مکتب کلاسیک نو شمرده می‌شود و دانشمند فرانسوی «بوتالو» و «الکساندر پوپ» انگلیسی را می‌توان از نمایندگان سرشناس آن دانست - بر این اساس استوار است که شعر باید تابع عقل و طبیعت باشد «بوتالو» در بیان این اصول و قواعد لزوم توجه به طبیعت را توصیه می‌کند و معتقد است که زیبایی چیزی جز حقیقت نیست و حقیقت خود همان طبیعت است که در عین حال برای همه محسوس و معقول است. بنابراین پیروی از طبیعت هرگونه تعقید، اغراق و تکلف را از میان می‌برد و اثر را زیبا جلوه می‌دهد که انعکاسی از طبیعت است و حقیقت نیز جز آن نیست. پیروان این مکتب حقیقت و زیبایی را از هم جدا نمی‌دانند، همچنانکه طبیعت و عقل را نیز امری واحد می‌شمارند.

اگر چه در نقادی نمی‌توان طبع و عقل را نادیده انگاشت و آن را به کلی کنار نهاد؛ اما از آنجا که این دو در همه مردم و تمام دوره‌ها یکسان نیست و انواع مختلف دارد، نمی‌تواند ملاک و معیار معتبری برای ارزیابی

دانشمندان این نظریه را نپذیرفته‌اند و اظهار داشته‌اند که نقد ادبی و آنچه با ادبیات سروکار دارد، مربوط به یک معرفت ذهنی است و نمی‌توان آن را در ردیف علم تحقیقی به‌شمار آورد. باین‌حال تعدادی از محققان معتقدند که در نقد ادبی هم می‌توان با رعایت اصول و موازین منطقی و زیبایی‌شناسی مثل علوم طبیعی به نتایج و فواید قطعی رسید.

در این‌باره می‌توان گفت که نقد ادبی دربرگیرنده شناخت اموری است که با مسائل اجتماعی و نفسانی ارتباط مستقیم دارند، لذا از این حیث می‌تواند تابع اصول و موازین برخی از علوم نظیر جامعه‌شناسی و زیباشناسی باشد؛ اما نقد را نه می‌توان علمی مستقل دانست و نه می‌شود منحصرأ بدان جنبه علمی داد، بلکه باید آن را فنی یا به اصطلاح قدما «صناعتی» شمرده که بر روشهای علمی متکی است.

در شناختن و شناساندن آثار ادبی آن‌گونه از اصول و قواعد می‌تواند ملاک اعتبار باشد که مورد قبول ذوق سلیم است. معمولاً ذوق به نوعی از احساس اطلاق می‌شود که خربی و بدی هنری را تشخیص دهد. در واقع ذوق عبارت است از ادراک حاد و سریعی که زشتی و زیبایی آثار طبیعت و هنر را کشف و با حسن انتخاب، برتری یکی بر دیگری را معین کند. اگر چه ذوق و سلیقه بیشتر جنبه فردی و شخصی دارند، اما اگر مورد پرورش و تهذیب ادبی قرار گیرند تا اندازه زیادی جنبه کلی و عمومی پیدا می‌کنند و در عین حال توسعه و تکامل می‌یابد. در حقیقت ذوق استعدادی است که به انسان امکان می‌دهد تا زشت و زیبا را بشناسد و از آنچه زیباست،

شامل معنی نیز هست و در نقد لغوی علاوه بر دقت نظر در نحوه کاربرد کلمات باید به معنی هم عنایت کرده و به این نکته توجه داشت که آیا نویسنده معنی را موافق با غرض و مقصود خود آورده است یا نه؟ و در آنچه می‌خواسته است بیان کند، توفیق یافته است و یا از مطلوب عدول کرده و قادر نشده است که لفظ را موافق مراد و منظور خویش به کار برد؟

در هر صورت، در نقد فنی و لغوی نمی‌توان صرفاً به لفظ توجه کرد و معنی را از نظر دورداشت، زیرا که لفظ آنگاه می‌تواند جایگاه خود را در جمله پیدا کند که کلام با مقتضای مقام منطبق و وافی به مقصود باشد. به سخن دیگر لفظ و معنی لازم و ملزوم یکدیگرند و رابطه آنها همانند جسم و روح است که هرگاه به یکی از آنها خللی وارد شود، دیگری نیز در معرض صدمه و آسیب قرار می‌گیرد.

5. معیارهای نقد ادبی.

گفتیم که نقد ادبی عبارت است از شناخت ارزش اثر ادبی یا تجزیه و تحلیل دقیق آنها به نحوی که عناصر سازنده اثر روشن و مشخص شود. حال این سؤال پیش می‌آید که در شناختن و شناساندن اثر هنری چه میزان و معیاری باید به کار گرفته شود تا نتیجه مطلوب حاصل گردد؟ و از آنجا که نقادی به یک تعبیر قضاوتی است که درباره آثار ادبی انجام می‌پذیرد، آیا اصول و موازینی وجود دارد که این قضاوت را امکان‌پذیر سازد؟ و برای داوری درباره آثار - که خود مستلزم معرفت و شناخت واقعی آن آثار است - راهگشا باشد؟

پیش از پاسخ دادن به این سؤال، باید این نکته روشن شود که آیا می‌توان نقد ادبی را از مقوله علم دانست یا نه؟ در این‌باره بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. برخی نقد ادبی را علم مستقلی دانسته‌اند و گفته‌اند چون کار اساسی نقد ادبی شناخت یک سلسله آثار و مخلوقات ذهن انسان است و هدف آن همانند دیگر علوم انسانی - طبقه‌بندی و شناسایی صفات و احوال نویسنده و گوینده است، لذا می‌توان آن را نظیر دانش زیست‌شناسی علمی مشخص و معین شمرده. عده‌ای دیگر از

باشد. وانگهی آنچه انسان را از مطالعه آثار ادبی متمتع می‌کند، در همه موارد موافقت آنها با طبع و عقل نیست؛ چه ممکن است آثاری هم وجود داشته باشد که با اقتضای طبع و عقل توافق چندانی نشان ندهد؛ اما مورد پسند قرار گیرد.

توجه به سبک و شیوه کار نویسنده یا گوینده هم می‌تواند یکی از معیارهای ارزیابی آثار ادبی تلقی شود. "سبک" در لغت به معنی گداختن زر یا سیم و ریختن آن در قالب و در اصطلاح ادبی، عبارت از روش خاصی است که در انتخاب الفاظ و ترکیب کلمات و شیوه تعبیر برای بیان اندیشه‌ها به کار می‌رود.

سبک به یک اثر ادبی از حیث لفظ و معنی صورت خاصی می‌بخشد که خود نماینده طرز تفکر گوینده و نویسنده است. بنابراین سبک به معنی عام خود عبارت است از تحقق ادبی یک نوع ادراک در جهان که خصایص اصلی محصول خویش را منعکس می‌سازد. کار اساسی منتقد در این مطالعه آن است که ارتباط بین مقصود نویسنده یا شاعر و نحوه بیان را مورد توجه قرار دهد و به این نکته پی ببرد که آیا بین آنچه شاعر یا نویسنده می‌خواسته بگوید، با زبانی که برای بیان آن به کار برده است، مطابقتی وجود دارد یا نه؟

توجه به شیوه کار هنرمند از آن جهت اهمیت دارد که تعدادی از دانشمندان معتقدند که طرز بیان هرکس می‌تواند معرف احوال روحی یا شخصیت و منش او باشد و شاید از این دیدگاه است که «بوفون» دانشمند معروف فرانسوی می‌گوید: «سبک عبارت از همان خداوند سبک است».

یکی دیگر از معیارهایی که می‌توان در نقد ادبی مورد استفاده قرار داد، دستور زبان است. توجه به درجه آشنایی گوینده و نویسنده با قواعد و ضوابط زبان و سنجش میزان ضعف و قدرت آفریننده اثر در نحوه کاربرد کلمات و دقت نظر در درستی و نادرستی طرز بیان می‌تواند منتقد را برای ارزیابی اثر یاری دهد. در این میان نباید فن بیان و بلاغت و تاریخ ادبیات را به عنوان یکی از مصالح کار نادیده انگاشت. در هر حال منتقد با به کارگیری موازینی که یاد شد می‌تواند اطمینان حاصل کند که دیگران هم دآوری او را معتبر خواهند شمرد یا

دست‌کم مورد پذیرش قرار خواهند داد. با وجود این باید دانست که بین منتقدان در باب هر یک از معیارها و میزانشا هم اختلاف نظر وجود دارد. برخی ارزش و اهمیت یک اثر را در سادگی آن می‌دانند و بعضی دیگر لطف و کمال آن را در به کار بردن صنایع ادبی می‌شمارند. گروهی اثری را به خاطر اینکه اخلاقی است، مورد ستایش قرار می‌دهند و گروهی دیگر به سبب آنکه موجب اثر مسائل اخلاقی را نادیده گرفته است، او را تحسین می‌کنند. تاریخ نقد ادبی پر از این نوع داوریهای گوناگون است که نشان می‌دهد که دستیابی به یک مقیاس واحد تا چه حد دشوار است.

۶. هدفهای نقد ادبی.

یکی از هدفهای نقد ادبی رامی‌توان شرح و تفسیر اثر مورد بررسی دانست. تجزیه و تحلیل اثر یکی از کارهایی است که از ادوار پیشین طرف توجه ناقدان قرار گرفته و غالباً شرح و تفسیر آن را یکی از نخستین هدفهای خود قرار داده‌اند. اگر چه توضیح و تشریح اثر امری لازم است، اما به تنهایی کافی نیست. منتقد علاوه بر دست زدن به این کار، باید درباره ارتباط بین متن و محیطی که اثر در آن به وجود آمده است، تحقیق کند و همچنین بداند که اثر مورد بررسی با مؤلف آن و با اسلاف و معاصران و اخلاف او چه رابطه‌ای دارد، موجب اثر چیست، کجا به وجود آمده و در چه خانواده‌ای می‌زیسته و چه مقتضیاتی او را به ایجاد و ابداع اثر واداشته است؟ اگر چه لازم نیست که همواره بین اثر و موجد آن همانندی وجود داشته باشد؛ اما همان‌طور که ادبیات صورت حال جامعه است، هر اثر نیز می‌تواند صورت حال گوینده یا نویسنده‌ای باشد که موجد و مبدع آن بوده است.

شاید بر همین اساس که «سنت بوو / Saint-Beuve (۱۸۰۴-۱۸۶۹) نویسنده و منتقد معروف فرانسوی می‌گوید: بدون شناختن نویسنده، صدور حکم درباره اثر او بسیار دشوار است، زیرا آثار ادبی از انسان جدا نیست همچنانکه هیچ درختی را نمی‌توان از میوه‌اش جدا دانست.

شناخت احساس و درک نویسنده نیز می‌تواند یکی دیگر از هدفهای منتقد شمرده

شود. طبیعی است که شخصیت هرکس تا حد زیادی معلول محیط اجتماعی اوست و تحقیق درباره آن یکی از ضروریات کار منتقد است، اما تنها شناخت شخصیت و وضع اجتماعی و وضع طبقاتی آفریننده اثر کافی نیست، بلکه شناخت بی‌شائبه آن با توجه به محیط ذوقی و ادبی جامعه‌ای که اثر بدان عرضه شده، امکان‌پذیر است، زیرا آنچه شعر و اثر ادبی را می‌آفریند، فقط قواعد و اصول مربوط به لفظ و قالب نیست، احساس و درک شاعر و نویسنده نیز در آن دخالت تام دارد. هویت اصلی یک آفریننده اثر به نیروی خیال و دنیایی که با آن ساخته، وابستگی دارد و این خود محصول اندیشه و احساس اوست. برای درک شخصیت شاعر باید تا حد امکان محصول تخیلات او را با روش علمی تجزیه و تحلیل کرد و رابطه آن را با گذشته دریافت.

از آنجا که مبانی و اصول هر دوره و هر جامعه، تابعی از اقتضای زمان و محیط است؛ لذا منتقد باید توجه خود را به منشأ تاریخی اثر که یکی از ویژگیهای عمده نقد ادبی عصر حاضر است، معطوف دارد، مشروط بر آنکه از یک سو ملاکهای دیگر از قبیل بعد اخلاقی و بعد اجتماعی و جز آنها را از نظر دور ندارد و از سوی دیگر تصور نکند که آنچه از لحاظ تاریخی مهم است، از حیث هنری و ادبی محض هم ارزش دارد.

توجه به سبک و شیوه نویسنده و گوینده در عین حال که معیاری برای ارزیابی آثار ادبی شمرده می‌شود، از هدفهای آن نیز هست. ناقد باید در بررسی خود شیوه کار و اسلوب آفرینندگان آثار ادبی را مورد امعان نظر قرار دهد و این نکته را توجه و تبیین کند که شاعر و نویسنده در خلق اثر خود آیا دست به ابتکاری زده است یا دنباله‌رو دیگران بوده و از سبک و شیوه گویندگان و نویسندگان پیشین تقلید کرده است؟

حاشیه:

۱. نقد ادبی. دکتر عبدالحمین زرین کوب.
۲. در نقد و ادب. دکتر محمد مندو؛ ترجمه علی شریعتی.
۳. هفتاد سخن: جلد اول شعر و هنر. دکتر پرویز ناطق خاوری.
۴. نقد ادبی. ژس. کارلونی (ژ. ژان. س. فیلوا ترجمه نوشین پزشکی.
۵. تاریخ نقد جدید. رنه ولکتا؛ ترجمه سعید ارباب شیرازی.